

خرده بورژوازی و انقلاب

پیش درآمد

تعظیم فرود خواهد آورد . در تحلیل نهائی دوراه بیخست...
باقی نخواهد ماند . سازش با بورژوازی یا انقلاب سوسیالیستی
برگزیدن راه دوم مستلزم انتقاد خلاق ، ریشه‌ای و بیرحمانه
از هر نوع تئوری سازش ، منجمله تئوری انقلاب دمکراتیک...
است . مقاله زیرین کوششی در این جهت است .

مقاله ای که در زیر میخوانید حدود چند هفته قبل از علنی
شدن مبارزه ایدئولوژیک بین جناح های اقلیت و اکثریت
سازمان چریکهای فدایی خلق نوشته شده است . به همین
دلیل نیز بحث هائی که در اول مقاله در باره بحران درونی
سازمان آمده ، از سیر وقایع قدری عقب است . ولی در هر
صورت تحول بحران در همان مسیر پیش بینی شده اتفاق افتاده
است . و از این لحاظ آشکار شدن جوانب جدید بحران ،
همراه با انشعاب اقلیت از سازمان فدائیان ، تأییدی است
بر مواضع و مسائل مطرح شده در مقاله . و این اواخر ، این
امر روز به روز واضح تر میشد که راست روی روز افزون رهبری
سازمان چریکهای فدایی خلق سازمان را گرفتار بحرانی هر
چه عمیق تر خواهند ساخت . بحث پیرامون ریشه های این
راست روی ، زنه فقط حول حمله به خود راست روی ، هم
لکنون یکی از حاد ترین مسائل مورد بحث جنبش کمونیستی
ایران است .

بحران چپ

بنظر می رسد جنبش چپ " مارکسیست - لنینیست " (م - ل)
است . نداشتن برنامه " انقلابی ، درک نکردن ضرورت برنامه
انقلابی و بی اهمیت جلوه دادن این کمبود ، نمود بین چپ ایران
در حله اول بصورت بی برنامه‌گی و نداشتن رهسود مستقل
برای عمل توده های طبقه کارگر به چشم می آید . مثلاً از سبب
چریکهای فدائی خلق را در نظر بگیریم . از روز قیام ماکنس
با آنهمه مشکلات برنامه‌ای و عملی که جنبش کارگرها با این رهبری
پوده است ، حتی یک شعار مستقل (مستقل از جناحهای
گوناگون احزاب بورژوازی) و ملموس (منسوب از احفاد سفید
آگاهی و رزمندگی کنونی بودها) که پیشبرنده مبارزات کنونی
طبقه کارگر باشد را پیش نکشیده‌اند . چه رسد به اینکه برنامه
کاملی برای جلو بردن همه جوانب مبارزه طبقاتی و ارتقاء
کیفی آن داده باشند . خود رفقای فدائی در باره این مسئله
بحران ، بعد از قیام می‌بویسند :

مسائلی که اقلیت در انتقاد به مشی سازمان مطرح کرده
عبارتند از ماهیت طبقاتی دولت کنونی ، ماهیت حرکت
خرده بورژوازی و رهبری آن و مساله دنباله روی سازمان
فدائیان از جنبش خود انگیزخته و از هیات حاکمه برای
یافتن متحدینی برای خود در میان هیات حاکمه

وقتی " ما به شبکه‌ها برگشتیم و همه از ما برنامه کسب
می‌خواستند ، فلج شدیم . دو مرتبه در رهبری بر سر آنکه برنامه
کار چه باید باشد مطرح شد . (نگاه کنید به جزوه در...
بحران درون سازمان چریکهای فدائی خلق ایران ، ریشه‌های
آن ، ص ۲۸)

در اینکه این مسائل ، مسائلی هستند که با بحران
کنونی چپ در ایران عمیقاً پیوند دارند شکی نیست . ولی
باید پذیرفت که اینها دقیقاً مسائلی هستند که تئوری انقلاب
دمکراتیک استالین به همه آنها (ماهیت طبقاتی دولت ،
ماهیت خرده بورژوازی ، مساله متحدین پرولتاریا در میان هیات
حاکم و برنامه و چگونگی وحدت) پاسخ صریح داده‌است .
اینکه این مسائل هم اکنون بصورت مشکلات مبهم مطرح شده‌اند
خود بیانگر برش از آن پاسخ های صریح ، جزئی و هم
نهایتاً سازشکارانه است ؛ بیانگر بیدار شدن (اجتناب
ناپذیر) دیدگاه انتقادی به دگم های استالینیستی انقلاب
دمکراتیک نوین ، و نقولات متافیزیکی خلق و ضد خلق است ؛
بیانگر برش از دگم هائی است که نهایتاً جز توجیه سازش
چیز دیگری نیستند . اینکه این نقد و برش تا چه حد موفقیت
آمیز باشد بستگی به این دارد که تا چه حد مبانی و ریشه های
تحریف را مورد توجه و حمله خود قرار دهد . ولی هرگاه
انتقاد صرفاً به نق زدن در باره راست روی بسنده کند ،
مانطور که در مورد بشیاری از سازمانهای فراچپ کنونی
صادق است (مثلاً انتقادات سازمان رزمندگان به سبب
که کار شماره ۵۹) ، آنوقت ، تجربه تاریخی نشان داده‌است
بالاخره نق زدن در مقابل واقعیات مبارزه طبقاتی سر

این بی برنامه‌گی بناچار به زیگزاگهای متضاد و آشفتگی
در عمل منجر شده است که هر کدامشان برای بحرانی کردن
وضعیت سازمان کافی هستند . مثلاً برخوردشان با لبرالیته
و وظیفه فرموله کردن این بی برنامه‌گی ، ارتقاء آن از یک
کمبود فلج کننده ، به یک تئوری ، و حتی یک فضیلت ، برعهده
علی کشتگر (که وصف واقع بینی و بصیرتش را در روزنامه مردم
زیاد خوانده ایم) افتاد . ایشان در جزوه چند مقاله (در باره
مسائل کنونی جنبش) که بی تاریخ چاپ شده ولی به گمان باید
یکی دو ماه قبل از قیام نوشته شده باشد ، به کسانی که
عجولانه مساله هژمونی پرولتاریا را در همان اول راه مطرح
می‌کنند و با دادن شعارهای پرولتاری با صدای بلند زیاد بر
سر هژمونی پرولتاریا سرودا راه می‌اندازند حمله می‌کند .
نمی‌دانیم رفیق کشتگر راجع به چه کسانی صحبت می‌کند . ولی
جوابی که بآنها داده جالب است :

را در نظر بگیریم . بعد از قیام سیاست آنها پشتیبانی از حکومت بازرگان بود . بعد ، پس از جریان سفارت ، ناگهان وضع تغییر کرد ، و لیبرالها شدند تضاد عمده . و البته این تغییر جهت را هم مستقلا انجام ندادند . بلکه وقتی خمینی نسبت به بازرگان ، جهت گیری اش عوض شد ، آنها هم بدنبال خمینی جهت عوض کردند . هم اکنون جهت گیری خمینی نسبت به لیبرالها دوباره عوض شده است . نمی توان گفت سازمان فدائیان دوباره همانطور بسزعت جهت گیری کرده (تا حالا در يك ميزگرد که بیشتر با لیبرالها شرکت نکرد هاند) و لسی می توان گفت که ناگهان گرفتار سردرگمی شده است . و اینزایه بهترین وجهی در سر مقاله های کار ، مخصوصا کار ۸ و ۹ می توان دید ، و حالا راه نجات از سردرگمی را بوروکراسی ضد انقلابی مسکو دیده اند . آن موقع که هیات حاکم تحت لوای مبارزه با امپریالیسم زمینه سرکوب را تدارک می دید ، آنها تحت عنوان اینکه تضاد عمده لیبرالیسم است ، بدنبال روی از آن پرداختند . حالا که هیات حاکم به سرکوب قاطعانه روی آورده بار دیگر به سازشکاری و علاوه بر آن به دنباله روی از بوروکراسی مسکو پرداخته اند ، و این تحت لوای اینکه دولت شوروی پیگیرترین مدافع دولت ایران است !

و البته باید گفت سازمان های م - ل دیگری که به راست روی و بی برنامه گی فدائیان نقد می نویسند (سازمان های فرا جمی همچون راه کارگر و پیکار) خود شان برنامه مشخص و روشنی برای پیشبرد مبارزه مستقل زحمتکشان ارائه نکرد هاند

این رسالت سازمان راه کارگر بود (که نگفته نگذیریم مدعی است اکسیر حل " بحران ایدئولوژیک چپ " را کشف کرده است) که بوجود این بحران اعتراف کند . در اولین ضمیمه ایدئولوژیک ، نشریه راه کارگر ، ایشان این بحث را تحت عنوان " توضیح چند نکته در باره کاست حکومتی " آغاز کردند . اما در هر حال يك حقیقت است ، حقیقتی است تلخ ، اما در هر حال يك حقیقت است ، چپ انقلابی در يك بحران ایدئولوژیک دست و پا می زند . این بحران ایدئولوژیک بیانگر انزوای چپ نیست . بلکه نشان دهنده ناتوانی آن در ارزیابی وضعیت سیاسی و تناسب

مسئله روشن است : طبقه کارگر با شرکت فعال در مبارزات رهایی بخش پیوسته رشد می کند ، پیوسته تشکل بیشتر و بالاتر می یابد و با ضربه های پیاپی که به دشمن وارد می سازد ، پیوسته در سطح جنبش از حیثیت و اعتبار بیشتری برخوردار می شود و از آنجا که پیگیرترین طبقه انقلابی است به تدریج همراه با رشد مبارزه سرانجام هژمونی خود را اعمال می کند ، این يك واقعیت مسلم و اثبات شده تاریخی است . (!!) و واقعا اگر هورتاریا با شرکت فعال در جنبش کم کم ، ولی سرانجام هژمونی خود را بالاخره اعمال می کند ، پس لزوم برنامه انقلابی در چیست ؟ جد آ که دنباله روی از حرکت خود بخودی جنبش ، کم بهادادن به نقش تئوری انقلابی و نفع ضرورت دخالت عامل آگاه (چگونگی آن بکنار) از این روشن تر بانی لازم نداشت .

نیروهای طبقاتی است این مساله ، بعد از قیام بهمن ماه ، در بحث های مربوط به ماهیت طبقاتی دولت جمهوری اسلامی کرا را خود را نشان داد هاست و در ریاضه ماه گذشته . . . بحران ایدئولوژیک درون جنبش کمونیستی ایران را شدت و عمق داده است . . . برخی سازمان ها ، با مشاهده اقدامات ضد خلقی و ضد انقلابی دولت حاکمیت کنونی را ، کاملا بحق ، ضد خلقی ارزیابی می کنند . اما از آنجا که معتقدند روحانیت نماینده خورده بورژوازی سنتی مرفه است باین نتیجه نادرست می رسند که " خورده بورژوازی مرفه سنتی " نیز به صف ضد انقلاب پیوسته است . اما از سوی دیگر می بینند که این نتیجه گیری شان با اعتقادات دیگر شان در باره مختصات انقلاب دمکراتیک (که در آن خرد بورژوازی ضرورتا در صفوف خلق قرار دارد) تناقض پیدا می کند . پس بناچار برای جمع و جور کردن نظراتشان باین نتیجه نادرست می رسند که " خرد بورژوازی مرفه سنتی " فقط برای يك دوره به صف ضد انقلاب پیوسته است (برای نمونه مراجعه بکنید به ضمیمه شماره ۳۴ نشریه پیکار)

مشکل غامضی است ! ولی ادامه بدیم " پاره ای از سازمان های انقلابی درست با همین منطق و همین درک از " مساله نمایندگی " به نتیجه گیری معکوس و کاملا عجیب و تاسف بار می رسند . اینها می گویند از آنجا که خرد بورژوازی مرفه سنتی در صفوف خلق قرار دارد و از آنجا که " روحانیت مبارز " نماینده سیاسی خرد بورژوازی سنتی است ، بنا بر این حاکمیت کنونی خلقی ، ضد امپریالیست و مترقی است . (برای نمونه مراجعه کنید به ضمیمه شماره ۳۵ نشریه کار و شماره های بعدی آن)

و باین ترتیب راه کارگر حق سازمان های م - ل را يك بيك کف دست شان می گذارد . و انصافا باید گفت نمود بحران ایدئولوژیک " را خوب بیان کرده است . و البته باید اضافه کرد که واضح است این مارکسیسم نیست که دچار بحران شده بلکه تئوری انقلاب دمکراتیک (یا بقول راه کارگر " مختصات انقلاب دمکراتیک ") است که گرفتار بحران شده است . شك نیست که راه کارگر ، اگر تیز بینی کنونی را از دست ندهد ، همراه با جلو رفتن اوضاع مرتباً ابعاد جدیدی از این بحران را کشف خواهد کرد .

اما ، راه کارگر ساده لوحانه می پندارد که خود از این بحران پرکنار است . آنهم باین دلیل که گویا فرمولی کشف کرده است که بطور معجزه آسا هم " خرد بورژوازی مرفه سنتی " را در صف خلق نگاه می دارد (و شکاف هایی را که در دگم استالینی انقلاب دمکراتیک پدیده آمده درز می گیرد) و هم حکومت فعلی را " ضد خلقی " ارزیابی می کند . و این فرمول معجزه آسا فرمول " کاست حکومتی " است . کاست حکومتی نوعی بناپارتنسم است که به هیچ طبقه معینی وابستگی ندارد از طبقه استقلال نسبی دارد و رسالتش حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته است (خلاصه آن چیزی است که مارکس در باره حکومت بناپارتنستی گفته) . می نویسد :

" ما جناح طرفدار " ولایت فقیه " را در بلوک قدرت

موظف ساخت با حزب بورژوازی کومینتانگ ائتلاف کند . و باین کارش گردن حزب را شکست) . مگر خرد بورژوازی . مخصوصاً " مرفه سنتی " . نخست در غالب سیاسی روحانیت و سپس در حزب جمهوری اسلامی و سایر سازمان هایی که تحت پوشش اسلامی فعالیت می کنند . بحرکت در نیامد ؟ یعنی همان احزاب و سازمان هایی که بنظر شما ارتجاعی یا مدافع ارتجاع هستند . یا باید گفت تئوری ائتلاف . طبقات بی معنی است . که در آن صورت باید دگم استالینی ائتلاف طبقات و انقلاب دمکراتیک را رها کرد . یا آنکه باید اذعان داشت که می شود با احزاب ارتجاعی و مدافع ارتجاع هم " در مرحله انقلاب دمکراتیک " ائتلاف کرد : تئوری من در آوردی " کاست " باین سؤال جواب نمی دهند .

ریشه بحران کجاست

همانطور که در بالا گفتیم آنچه که راه کارگر تحت عنوان بحران " چپ انقلابی " بیان می کند در واقع بحران استالینسم است . بحرانی است که در اثر آشکار شدن تضاد آشتی ناپذیر بین واقعیت انقلاب و تئوری انقلاب دمکراتیک بوجود آمده است .

هواداران تئوری انقلاب دمکراتیک معتقدند که مناسبات تولیدی غالب در ایران سرمایه داری وابسته است (منسی سرمایه داری) . ولی از آنجا که سرمایه داری رشد ناچیزی کرده و طبقه کارگر هنوز اکثریت جامعه را تشکیل نمی دهد ، در مرحله کنونی (مرحله دمکراتیک) تضادی که باید حل شود تضاد خلق با امپریالیسم است نه تضاد کار و سرمایه . زیرا اقشار و طبقات دیگر که بعلمت ناچیز بودن وزنه طبقه کارگر ، نقش شان در انقلاب خیلی مهم است ، ضد امپریالیسم

* مناسبات تولیدی را سرمایه داری وابسته نامیدن اشتباه فاحش متدولوژیک است . وابستگی مشخص کننده مناسبات تولیدی نیست . بلکه مشخص کننده کل اقتصاد ایران (بطور کلی اقتصاد سرمایه داری در هر کشوری) است . مثل این من ماند بگوئیم که مناسبات تولیدی در آمریکا سرمایه داری نیرومند است . در حالیکه نیرومندی ربطی به مناسبات تولیدی ندارد بلکه کل اقتصاد را مشخص می کند . مناسبات تولیدی یعنی روابط و ضوابطی که بر تولید حاکم است . اگر این روابط تولید بخاطر سود باشد ، می گویند روابط سرمایه داری است . حالا در هر شرایطی (وابستگی ، قدرت) انجام شود .

این اصطلاح غیرمارکسیستی باین خاطر مد شده ، که در مقابل آن " شیوه تولیدی " سرمایه داری مستقل (که باز هم واژه ای غیر مارکسیستی و از لحاظ عملی کاملاً تخیلی است) قرار داده شود و تغییر زیربنایی انقلاب دمکراتیک در واقع " دگرگونی " شیوه تولیدی اول و رسیدن به دومی باشد . این تجدید نظر طلبی محض و ناهنجاری است . سرمایه داری مستقل نه تنها ناممکن که بی معنی است .

ارتجاعی و ضد انقلابی می دانیم . تنها ما فکر می کنیم می شود حساب اینها را از خرد بورژوازی (حتی مرفه و سنتی) جدا کرد . اینها يك " کاست حکومتی " را تشکیل می دهند و از زمانی که قدرت را بدست آورد مانند از خرد بورژوازی فاصله گرفته اند و بجای اینکه مدافع منافع خرد بورژوازی باشند مدافع بقای قدرت دولتی هستند " راه کارگر " ضمیمه شماره ۱۱ ص ۵) . بدون تردید کوشش راه کارگر در دفاع از حیثیت انقلابی و خلقی تاجران بازار و اقشار بالایی خرد بورژوازی (که در مجموع خرد بورژوازی مرفه سنتی نام گرفته اند) ستودنی است ! و فعلاً به اشکالات تئوریک این تحلیل کاری نداریم " مسأله اساسی جای دیگری است . بنظر میرسد راه کارگر سر خود را در کاست حکومتی فرو کرده و واقعیت پاک فراموش شده است فراموش شده است که خود طبقات (روحانیت بکنار) چه حرکتی کردند و حالا چه میکنند . مگر تئوری انقلاب دمکراتیک و ائتلاف طبقات نمی گوید که ائتلاف چهار طبقه (کارگر ، دهقان ، خرد بورژوازی ، و بورژوازی ملی) در انقلاب دمکراتیک به این معنی است که حزب طبقه کارگر باید بیاحزاب نمایندگانه قشر و طبقه دیگر ائتلاف کند و با يك برنامه واحد با آنها فعالیت کند ؟ (همانطور که بورکراسی استالینیستی در سال ۱۹۲۶ حزب کمونیست چین را

* روحانیت از همان ابتدا نمایندگانه آن تشری از سرمایه داری ایران بوده و هست که بر سر تقسیم سود با دارو دسته دربار مخالفت داشتند (اکثر سرمایه داران سنتی بازار) . دعوی کنونی آنها با " لیبرالها " و امپریالیسم هم (تا آنجا که بتوان آنرا جدی گرفت) بهمان جا برمی گردد . سیاست ضد انقلابی آنها هم دقیقاً بیانگر اهداف ارتجاعی سرمایه داری سنتی ایران است و نه بیانگر استقلال نسبی آنها از " خرد بورژوازی مرفه سنتی " . برای تحلیل ماهیت طبقاتی روحانیت مراجعه کنید به کندوکاو دوره دوم شماره ۱ مقاله انقلاب ایران به کدام سو می رود . در مورد " کاست حکومتی " و تناقضاتی که برای راه کارگر ایجاد کرده ، قطعه زیر از روزنامه کار جالب توجه است .

از راه کارگر بازگفت می آورد :
 " اما روحانیت در طول این مبارزه میان بلوک قدرت سعی خواهد کرد با تظاهر به مبارزه ضد امپریالیستی ... از سوی نشان دهد که رقیب قدرت طلب او با امپریالیسم سرو سری دارد ... و از سوی دیگر پیوند خود را با پایگاه تودمایش مستحکم سازد تا بتواند از این سکوی پرش برای نیرومندتر ساختن موقعیت خود در بلوک قدرت سود جوید " .
 و ادامه می دهد :

" در اینجا تحلیل طبقاتی رفقای مارکسیست لنینیستین خط ۴ با تئوری ها بورژوایی منطبق شده است . حرکات اجتناب روحانیت " تظاهر " به نبرد برای کسب " قدرت " و آن هم " قدرتی " که هیچ محتوای طبقاتی ندارد ارزیابی شده است . در اینجا راه کارگر تئوری طبقات مارکسیسم را رها کرده و به تئوری قدرت روی آورده است . "

هستند ولی ضد سرمایه داری نیستند . عبارت دیگر مسئله انقلاب نه سرنگونی مناسبات سرمایه داری بلکه کسب استقلال از امپریالیسم و از بین بردن وابستگی است . (بقول خودشان سرنگونی سرمایه داری وابسته) . بهمین دلیل ، بعقیده آنها انقلاب سوسیالیستی نیست و دمکراتیک است . و مناسبات تولیدی بعد از انقلاب نیز کماکان مناسبات سرمایه داری هستند . (اگرچه بعضی از گرایش های "م - ل" معتقدند "بسمت گیری سوسیالیستی" ؟) . چنین دیدگاهی از انقلاب البته صف بندی طبقاتی زیرین را ایجاب می کند : در مبارزه طبقاتی دو جبهه در مقابل یکدیگر ایستاده اند . یکی جبهه خلق یعنی آنها که با امپریالیسم در تضادند و خواهان استقلال از امپریالیسم هستند - کارگران ، دهقانان ، خرد بوزروازی (حتی مرفه و سنتی) . و بوزروازی ملی (اگرچه برخی معتقدند این یکی در بطن بوزروازی وابسته تحلیل رفته است) - و اینها که برنامه شان در مبارزه ضد امپریالیستی با هم یکسان است (کسب استقلال و آزادی و ...) متحداً در مقابل امپریالیسم مبارزه می کنند . و در مقابل آنها صف ضد خلق قرار دارد که عبارتست از نیروهای وابسته به امپریالیسم (سرمایه داران بزرگ وابسته ، یا بقولی بوزروازی کپران و) و هدف اصلی مرحله دمکراتیک انقلاب سرنگونی ضد خلق و کسب استقلال از امپریالیسم است .

در زمینه خط مشی سیاسی ، وجود عینی یک چنین صف بندی در مبارزه ایجاب می کند که سازمان های سیاسی انقلابی نیز خط مشی و صف بندی خود را براین اساس تعیین کنند . بنابراین ، همه سازمان های سیاسی نماینده نیروهای خلقی باید در یک جبهه با یک برنامه واحد ، ضد امپریالیستی ، مشترک بین همه این نیروها متحد شوند . و نیروهای ستم دیده تر و مبارزتر این جبهه (مثلاً کارگران) ، برای برهم نخوردن اتحاد باید از ارائه برنامه هایی که مورد قبول نیروهای خلقی دیگر نباشد (شعارهایی که به حل تضاد بین کار و سرمایه و برنامه ضد سرمایه داری مربوط می شود) خود داری کنند .*

واضح است کسی که با چنین دید ساده ای از صف بندی طبقاتی وارد مبارزه طبقاتی شود در اولین برخورد با واقعیات بکلی گیج و سردرگم می شود . اگر صف "خلق" واقعاً برعلیه "ضد خلق" متحد است ، مثلاً بیش از یکسال بعد از از هم پاشیدن ارتش ضد خلق هنوز ضد خلق سرنگون نشده است (مگر ضد خلق بجز ارتش خود پایتاه دیگری هم دارد ؟) مگر آنکه قبول کنیم از آن زمان تا بحال بخشی از نیروهای خلق آگاهانه یا ناآگاهانه (و در هر صورت پنهانی) زیر بار ضد خلق را گرفته اند . یا آنکه تصور کنیم بخش عمده ای از نیروهایی که قبل از قیام در صف "خلق" می جنگیدند در واقع "ضد خلق" بوده اند ، و آنها هستند که ضد خلق را هنوز سر پا نگهداشته اند (؟ !) و گذشته از آن سطحی ترین نگاه

* اگرچه برخی از گروه های "م - ل" ، مثلاً راه - کارگر معتقد است مبارزه ضد امپریالیستی از مبارزه ضد سرمایه داری جدا نیست !

بواقعیت بیکار طبقاتی نشان می دهد که روند واقعی این بیکار شباهتی به تصویر انقلاب دمکراتیک ندارد . نیروهای "خلق" هر یک بر اساس منافع طبقاتی خویش به بیکار خویش مشغولند و برنامه و هدف بیکارشان گاه با هم ۱۸۰ درجه تفاوت دارد . در اینجا کوشش در جهت مطرح نکردن برنامه ویژه طبقاتی خویش ، بمنظور حفظ وحدت ، به معنی تسلیم در مقابل برنامه طبقه متخاصم است ! رفقای راه کارگر ، بهتر است از اطاق مطالعه خود بیرون بروند و به واقعیات نگاهی بیندازند . آیا برای طبقه کارگر ، برای دفاع از خود ، در مقابل حملات پی در پی سرمایه داری و دولت سرمایه دار راهی بجز تشکیل شوراهای متحد و ایجاد کنترل سراسری کارگری مانده است ؟ و اگر چنین است آیا این مبارزهای سوسیالیستی نیست ؟ آیا قدمی بسوی سوسیالیسم نیست ؟ بقول لنین ، آموزگار کبیر پرولتاریا ، آیا اگر از رفتن به سوی سوسیالیسم باک داشته باشیم اصلاً شانس پیروزی داریم ؟

البته این کاملاً صحیح است که ما وحدت عمل ائتشار و طبقات گوناگون در مبارزه را ، مخصوصاً بطور خیلی بازر در اولین مشاهده کردیم . مبارزات ضد استبدادی برای سرنگونی سلطنت پهلوی ، و مبارزه مسلحانه کنونی در کردستان نمونه های بارز آن هستند . ولی اینها همه نمونه های وحدت در عمل هستند نه وحدت در برنامه . نیروهایی که در عمل برضد ارتش شاهنشاهی متحد بودند ، برنامه و چشم انداز واحدی نداشتند . شکافهای کنونی در آن جبهه (بقول راه کارگر شکاف در بالائی ها و شکاف بین بالائی ها و پائینی ها) بهترین گواه این امر است . این در مورد کردستان هم صادق است .

و در واقع این وحدت در عمل است که ایجاد آن باید هدف پیشگامان انقلابی پرولتاریا باشد ، نه وحدت در برنامه . تمایز بین مارکسیسم انقلابی و استالینسم دقیقاً در اینجا است . این را بعداً بیشتر خواهیم شکافت . فعلاً همین را ذکر کنیم که برنامه ضد امپریالیستی کارگران (که ملی کردن واقعی تمام صنایع ، بانک ها و تجارت خارجی برای قطع واقعی بند های نفوذ امپریالیسم است) را با برنامه ضد امپریالیستی خمینی (که حد اکثر بجای خود نشان دادن "کارترو و اوار کردن او به معاملات بهتر و نرمش بیشتر با بوزروازی ایران است) یکی دانستن ، مثل اینست که انسان اشتهای گرگ و میش را یکسان فرض کند ، زیرا هر دو بالاخره اشتها دارند !

اشکال تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع دوگانه است . اولاً چندین جا با دیدگاه مارکسیسم سخت تضاد پیدا می کند . و اساساً نظریه های تخیلی و غیر علمی (یعنی غیر مارکسیستی) است . ثانیاً ، در عمل ، رهنمود های آن یا آنچنان تخیلی هستند که به ناکجا آباد می گرایند (مثلاً انتظار قاطعانه انقلابی بودن را از جناح هایی از بوزروازی داشتن و امیدوار بودن به اینکه جناحی از بوزروازی بزیر پرچم پرولتاریا بیاید) و یا آنکه سازش کارانه و تسلیم طلبانه هستند (پذیرفتن رهبری جناحی از بوزروازی تحت عنوان حفظ وحدت ضد امپریالیستی) . پیروی از این تئوری در عمل یا بمعنی سازش

پیش ببرند ، حاضر به سازش با بورژوازی و دنباله روی از آن نیستند ، بلکه برای رسیدن به منافع طبقاتی خود حاضرند در عمل قاطعانه از بورژوازی ببرند . اینکه کدام طبقات و اقشار حاضرند تا این حد پیش روند (و در صف انقلاب قرار گیرند) از پیش داده نیست . بستگی به گسترش مبارزه طبقاتی و دخالت عامل آگاه و مداخله سیاسی پرولتاریا همچون پیشگام انقلاب دارد . اگر اقشار پیشرو و آگاه پرولتاریا در فکر اتحاد برنامه‌ای با اقشار و طبقات بینابینی و ائتلاف در برنامه بنا احزاب نمایند آنها باشند ، شکست انقلاب حتمی است ، زیرا این بمعنای پذیرش برنامه بورژوایی از طرف پیشروترین گردانهای مبارزه است . ولی چنانچه آنها استقلال کامل عمل و برنامه خود را حفظ نمایند ، می‌توانند با مداخله آگاه در روند مبارزه طبقاتی اقشار بینابینی ، آنها را بسوی مبارزه قاطعانه و بریدن از بورژوازی سوق دهند . در هر صورت این مرزبندی از پیش معین نیست . مثلا به بحث لنین در باره دهقانان روسیه ، در آوریل ۱۹۱۲ (۵ ماه قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی) توجه کنید :

"حالا وظیفه نوین و متفاوتی در مقابل ماست و آن عبارتست از منشعب کردن عناصر کارگری ... عناصر "کمونیست" ، انترناسیونالیست و مخالف جنگ ، عناصری که موافق رفتن به سمت کمون (دیکتاتوری پرولتاریا) هستند از عناصر خرده بورژوا و خرده مالک (... که مخالف رفتن به سمت کمون و موافق پشتیبانی از بورژوازی و حکومت بورژوا هستند)"

"کسی که حالا صحبت از "دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان" کند ... در عمل در مقابل مبارزه طبقاتی پرولتاریا طرف خرده بورژوازی را گرفته است ..."

"بلشویکهای قدیمی اینطور استدلال می‌کنند ... چرا دهقانان نمی‌توانند قدرت را بگیرند و باین ترتیب انقلاب بورژوا دمکراتیک را تمام کنند ؟ ، چرا چنین چیزی غیرممکن است ..."

"جواب ما اینست که کاملا ممکن است ولی در ارزیابی اوضاع مارکسیستها از آنچه هست حرکت می‌کنند نه آنچه ممکن است ..."

"و واقعیت اینست که دهقانان و سربازان آزادانه و به میل خود به حکومت بورژوا می‌پیوندند ، و آزادانه آنها تکمیل می‌کنند ، و همانطور آزادانه قدرت را به بورژوازی می‌دهند"

تولیدی در جامعه بیانگر منافع اوست . تئوری انقلاب دمکراتیک می‌گوید سرمایه داری بعد از انقلاب از بین نخواهد رفت و گسترش خواهد یافت . مارکسیسم می‌گوید رشد سرمایه داری به دولت سرمایه داری نیاز دارد نه دولت خلقی . از این لحاظ تئوری انقلاب دمکراتیک در واقع می‌تواند بمنظور بسزک کردن دولت بورژوازی ، با مهر خلقی بر آن زدن ، بکار رود . آرزوی بورژوازی همیشه این بوده است که دولت طبقاتی را با نام دولت خلقی ، به خلق الله قالب کند .

با هیات حاکم و پشت کردن به زحمتکشان است و یا به معنی غوطه ور شدن در ایده آلیسم و اکتفا کردن به سخن پراکنسی های چپ‌نما ولی در واقع بی محتوا .

این دو ایراد را بیشتر بررسی کنیم . از دیدگاه مارکسیسم انقلابی ، انقلاب اجتماعی یعنی دگرگونی روابط تولیدی در جامعه و تا زمانیکه روابط تولیدی دگرگون نشوند صحبت از انقلاب اجتماعی بیهوده است . تضادهای موجود در روابط تولیدی در واقع سرمنشأ همه بحران ها و تضادهای اجتماعی هستند . بنابراین ، حل کلیه بحران های اقتصادی - اجتماعی (مثلا در کشورما ، بیکاری ، عقب ماندگی صنعتی ، وابستگی به امپریالیسم و غیره) تا وقتی که این روابط دگرگون نشوند غیر ممکن است . مارکس انقلاب را چنین تعریف می‌کند : نیروهای مولده در مرحله‌ای از روند گسترش خود با روابط تولیدی موجود در جامعه در تضاد می‌آیند - در چار چوب این روابط تولیدی گسترش بیشتر اقتصادی امکان پذیر نیست . روابط تولیدی نه تنها سدی در راه گسترش اقتصاد ، که بدل بمخرب آن می‌شوند (همانطور که مثلا در ایران روابط تولیدی سرمایه داری نقش مخرب اقتصاد کشاورزی را بازی می‌کنند) . لازم است روابط تولیدی دگرگون شوند و روابط دیگری جایگزین آن گردند که گسترش اقتصادی و نیروهای مولده را تضمین کند . بنابراین از دیدگاه مارکسیسم واضح است که انقلاب در دوران کنونی تنها می‌تواند سوسیالیستی باشد (دگرگون کردن روابط سرمایه داری یعنی انقلاب سوسیالیستی) ، و مرزبندی بین انقلاب و ضد انقلاب نهایتا مرزبندی بین نیروهایی خواهد بود که می‌خواهند روابط سرمایه داری را حفظ کنند و نیروهایی که در جهت نابودی آن به پیش می‌روند . محدود ساختن انقلاب به دگرگونی برخی از ظواهر روبنایی بحران اجتماعی (مثلا وابستگی ، استبداد و غیره) و نپرداختن به ریشه این بحران ها ، که همان روابط تولیدی هستند ، در سطح تئوری ، غیر مارکسیستی و غیرعلمی و در عمل ، تخیلی است .

و واضح است که چنین مرزبندی با مرزبندی ساده گرایانه "خلق و ضد خلق" ، که در آن کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی ("حتی مرفه و سنتی" ، بخوان بورژوازی بازار) به طور قالبی در صف خلق و انقلاب قرار دارند متفاوت است . در اینجا فقط آن طبقات ، و اقشاری از طبقات انقلابی اند که حاضرند قاطعانه و تا به آخر مبارزه برای کسب حقوق خود را

* روابط سرمایه داری را سرمایه داری وابسته نامیدن ، و دگرگونی آن را در از بین بردن وابستگی جلوه دادن از نظر متدولوژیک نادرست است . نگاه کنید به یادداشت ۲۰

افزون بر این تئوری انقلاب دمکراتیک با تئوری مارکسیستی دولت نیز در تناقض آشکار است . این تئوری می‌گوید دولت حاصل از انقلاب جمهوری دمکراتیک خلق است . دولتی که نماینده چهار طبقه است (کارگر ، دهقان ، خرده بورژوازی و جناحی از بورژوازی) حال آنکه از دیدگاه مارکسیسم دولت ابزار حاکمیت یک طبقه است که حفظ و گسترش مناسبات

مختصات خرده بورژوازی

بحث طولانی و بی حاصلی که هم اکنون در میان م - ل ها بر سر خرده بورژوازی برآه افتاده است از ناروشنی آنها در مورد مسئله فوق ریشه می گیرد . هدف از این بحث طولانی بر سر ماهیت خرده بورژوازی این است که براساس کدام فرمول و برنامه بستن بلوک میان پرولتاریا و خرده بورژوازی امکان دارد؟ در پاسخ به این سؤال بار دیگر تکرار می کنیم که حرکت خرده بورژوازی از قبل تعیین شده نیست و بستگی به گسترش و روش مبارزه پرولتاریا دارد .

گسترش سرمایه داری بزرگ موجودیت خرده بورژوازی را به خطر می اندازد . زیرا خرده بورژوازی قادر به رقابت با سرمایه داری صنعتی بزرگ نیست . بنابراین برای حفظ موجودیت خود خرده بورژوازی وارد مبارزه با سرمایه بزرگ (وابسته به امپریالیسم) و دولت مزدور او می گردد . ولی برنامه مبارزه خرده بورژوازی تولید سرمایه داری را مورد سؤال قرار نمی دهد ، زیرا خرده بورژوازی در چارچوب تولید کالایی است که زندگی و رشد می کند . بهمین دلیل برنامه احزابی که خرده بورژوازی بوجود می آورد ، نه نابودی سرمایه داری بلکه اصلاح آن است . (غالباً در جهت ارتجاعی ، یعنی به عقب برگرداندن سرمایه داری یا جلوگیری از گسترش سرمایه بزرگ) و عاقبت همیشه این احزاب واقعیت تولید سرمایه داری (که عبارتست از تسلط سرمایه بزرگ بر شئون جامعه) را می پذیرند و با بورژوازی بزرگ سازش می کنند ، یعنی به مناسبت همان خرده بورژوازی که نمایند هاش هستند خیانت می کنند . اگر خرده بورژوازی بخواهد قاطعانه در راه منافع طبقاتی خود مبارزه کند می باید از احزاب خرده بورژوازی ببرد و مستقل از آنها وارد مبارزه شود . و این کار را فقط بکمک پرولتاریا که حرکتش آگاهانه ضد سرمایه داری است می تواند انجام دهد . اینکه خرده بورژوازی کدام راه را برگزیند از قبل معین نیست . بستگی به این دارد که پرولتاریا تا چه حد خود را از نفوذ ایدئولوژی خرده بورژوایی خلاص کرده ، تا به کجا مبارزه مستقل خود را پیش برده ، و چه روشهایی را برگزیده است .

دوم اینکه پرولتاریا برنامه خود را براساس تحلیل علفی از ماهیت طبقاتی انقلاب ، مائز ریرنایی که انقلاب می باید حل کند ، مسایل حاد سیاسی و اجتماعی که باید در باره شان قاطعانه موضع گرفت و حرکت کرد و راه حل واقعی و قاطعانه مسایل اجتماعی قرار می دهد ، نه براساس ضرورت بلوک بندی با این یا آن جناح خرده بورژوازی . مضافاً باینکه تا آنجا که

با در نظر گرفتن واقعیت امروز ، مسخره است که به واقعات پشت کنیم و از امکانات سخن گوئیم . شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند . مانه تنها این را فراموش نکردیم بلکه در برنامه مان از پیداشدن شکاف عمیق بین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مالک از طرف دیگر صحبت کردیم . ولی امکان دیگری هم هست . ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوایی سوسیال - رولوسیونرگوش فرا دهند . حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده ، از جنبه طرفداری می کند و نصیحتش به توده ها اینست که منتظر مجلس موسسان بنشینند . مجلسی که حتی تاریخ فراخواندن آن هنوز معین نیست . ممکن است دهقانان معامله خود با بورژوازی را حفظ کنند و ادامه دهند

بهمین دلیل پرولتاریا نمی تواند برنامه خود را بر مبنای حفظ وحدت با خرده بورژوازی معین کند . حرکت خرده بورژوازی نامعین است و اگر مسئله پرولتاریا حفظ وحدت با خرده بورژوازی باشد چه با که بدنبال او به هزار سازش ضد انقلابی با هیات حاکمه کشانده بشود . فقط با حفظ استقلال کامل طبقاتی و برنامه ای خود است که تشریفات و سیاسی پرولتاریا می تواند آنچنان تاثیری بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی بگذارد که اقشار وسیعی از آن را به سمت مبارزه قاطعانه و انقلابی سوق دهد . در عمل پرولتاریای روسیه چگونه دهقانان را با خود متحد کرد ؟ آیا براساس سازش با برنامه احزاب خرده بورژوا ؟ برعکس ، با در دست گرفتن قدرت عناصر انقلابی حزب بلشویک در روستاها برنامه انقلابی را در میان دهقانان تبلیغ می کردند ، در سازمان دادن دهقانان فقیر در شوراها مستقل دهقانان فقیر شرکت می کردند و به آنان می آموختند که منتظر مجلس موسسان (که تا وقتی بورژوازی در قدرت است تشکیل نخواهد شد) ننشینند ، بلکه شوراها را تشکیل دهند و مستقلاً اقدام به تقسیم زمین ها بین دهقانان فقیر کنند . زمانی که جنگ دهقانی بر سر مساله زمین در روستاها آغاز شد پرولتاریا در شهرها قدرت را در دست گرفت . با این کار ضربه مهلکی بر پیکر بورژوازی و ضد انقلاب وارد کرد . باین ترتیب در جنگ دهقانی ورق به سود دهقانان فقیر برگشت . و با شکست ضد انقلاب در روستاها پایه های قدرت کارگری تثبیت شد . این تنها نمونه ای بود از چگونگی تاثیر گذاری پرولتاریا بر مبارزه طبقاتی خرده بورژوازی . ولی اگر پرولتاریا مستقلاً متشکل نشده بود و آماده تسخیر قدرت نبود چگونه می توانست چنین تاثیری را بگذارد ؟

تولید را بخطر انداخته است . (و این را هرکسی که اندکی با کیفیت جنبش کارگری و دهقانی بعد از انقلاب آشنا باشد بروشنی خواهد دید) . و برای جلوگیری از گسترش انقلاب لازم است حقوق دمکراتیک سرکوب شود ، عناصر مبارز نابود شوند ، نیروهای انقلابی ریشه کن شوند و غیره* . این سرمایه داری است که سد راه گسترش جنبش انقلابی شده است . زیرا گسترش جنبش انقلابی سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد و نهایتا نابود می کند . باین ترتیب می بینیم با آنکه اقشار و طبقات مستعدیده گوناگون (دهقانان ، خرده بورژوازی ، ملیت ها ، زنان ۰۰۰) در این موقعیت نیستند که بر سر یک برنامه ضد امپریالیستی واحد توافق داشته باشند و متحد شوند ، و بر اساس منافع طبقاتی شان هر کدام برنامه ویژه ای را قبول می کنند ، ولی روند عینی حرکت و مبارزه طبقاتی شان ، اگر گسترش باید حاکمیت سرمایه داری در جامعه را مورد سؤال قرار می دهد . و کسانی که برنامه شان حفظ سرمایه داری (بهر نوعی) باشد ، خود نهایتا سد راه گسترش انقلاب می شوند . (همانطور که از عملکرد برخی از سازمان های "انقلابی" می بینیم) ، و اگر خود عامل ضد انقلاب نباشند دستکم شکل گیری و تحکیم آنها تسهیل می کنند . برای گسترش انقلاب لازم است که پیشگامان توده های انقلابی (طبقه کارگر) از اجزایی که به نوعی در حفظ سرمایه داری می کوشند بپسند و بر اساس برنامه ای که نه متکی بر حفظ سرمایه داری یا سازش با برخی احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی بلکه بر اساس دفاع از حقوق و منافع زحمتکشان و تسهیل گسترش مبارزه طبقاتی آنها و تحقق منافع ویژه آنها به طریق انقلابی تدوین شده است . بجلو بروند . ولی دفاع از حقوق زحمتکشان به طریق انقلابی فقط می تواند به مبنای حرکت بسوی ایجاد سازمان های توده ای انقلابی زحمتکشان و استقرار کنترل این سازمان ها بر جامعه باشد . زیرا مبارزه با ضد انقلاب فقط از طریق استقرار حاکمیت زحمتکشان در جامعه و از بین بردن حاکمیت سرمایه داری (بخوان حاکمیت ضد انقلاب) ممکن است . و این قدمی است ، بی چون و چرا بسوی سوسیالیسم .

پرولتاریا و خرده بورژوازی

ولی اینجا خرده گیری ها آغاز می شود . " شرایط انقلاب سوسیالیستی در ایران فراهم نیست " . چرا فراهم نیست ؟ " چون انقلاب سوسیالیستی احتیاج به سازماندهی سراسری و آگاهی عالی طبقه کارگر دارد و این شرایط در ایران دیده نمی شود " . این حرفی است ساده و درست . ولی باید نتایج درست هم از آن گرفت . اولاً بدون سازماندهی سراسری و

* پس برای توضیح ماهیت سرکوب گرانده دولت نیازی به مقولات و مفاهیم متافیزیکی چون خلقی و ضد خلقی نداریم . دفاع از مناسبات سرمایه داری و مالکیت خصوصی ایجاب می کند که دولت سرمایه دار در شرایط شکفتن مبارزه طبقاتی ، به سیاست سرکوب روی آورد .

خرده بورژوازی نمایندگی سیاسی مخصوص بخود دارد (به صورت حزب یا سازمان) ، این سازمان برنامه اش نهایتا بورژوازی است . یعنی اگرچه ممکن است درخواست اصلاحات رادیکال در آن باشد ، ولی نهایتا بر مبنای حفظ سرمایه داری است نه بهیچن از آن و نابود کردن آن . بنابراین بلوک سیاسی با این سازمان ها بستن یعنی کشاندن پرولتاریا به دفاع از مبنای سرمایه داری (که در تحلیل نهایی یعنی دفاع از ضد انقلاب) . تبلا گفتیم بین منافع عینی و حرکت عینی خرده بورژوازی و اهداف و حرکت احزاب خرده بورژوازی تضاد عمیقی موجود است (به فرمول لنین که در مورد دهقانان آوریم توجه کنید ، می گوید : " ممکن است دهقانان به نصیحت احزاب خرده بورژوازی سوسیال رولوسیونر گوش فرادهند . حزبی که تسلیم نفوذ بورژوازی شده و از جنگ طرفداری می کند " . در آن صورت حرکتشان ضد انقلابی خواهد بود . ولی " شاید دهقانان شروع به گرفتن زمین ها کنند " که در این صورت برخلاف برنامه احزاب خرده بورژوازی قدم برخوانند داشت . و این تضادی است که باید تشدید شود . پس هدف اساسی انقلابیون کمونیست نه بلوک بندی با احزاب خرده بورژوازی ، و جستجوی فرمول سازش بلکه سعی در تشدید تضاد بین خرده بورژوازی مستعدیده و احزاب خرده بورژوازی (در واقع بورژوازی) ، و سوق دادن آنها بسمت بریدن از این احزاب و عمل قاطعانه انقلابی است . و این کار را با برنامه روش صحیح می توان انجام داد (و البته اینجا داریم از اقشار مستعدیده خرده بورژوازی صحبت می کنیم نه آن معجونی که اسمش را " خرده بورژوازی مرفه سنتی " گذاشته اند) . منتها به شرط اینکه پرولتاریا خود گرفتار توهمات خرده بورژوازی نباشد . و چشم انداز و حرکت انقلابی برای خودش روشن باشد . هرگونه بلوک سیاسی ، با برنامه واحد ، با احزاب خرده بورژوازی ، حتی خرده بورژوازی رادیکال (مثلاً سازمان مجاهدین خلق ایران) بلوکی سازشکارانه ، رفرمیستی ، و نهایتا ضد انقلابی خواهد بود .

سوسیالیسم تنها چشم انداز

اگر استدلال تئوریک کافی نیست واقعیت انقلاب ایران دیگر باید این واقعیت را نشان داده باشد که در ایران جز سوسیالیسم و سرنگون کردن سرمایه داری چشم انداز انقلابی دیگری وجود ندارد . چرا هیات حاکم جدید از بدو به قدرت رسیدن سعی کرده است تا تمام حقوق دمکراتیک را زیر پا لگد مال کند ، و در این راه وحشیگری را از حد گذراند ؟ است ؟ چرا به سرکوبهای وحشیانه و حیوانی دست می زند ؟ چرا کارخانه ها را تعطیل می کند ؟ چرا نیروهای مبارز را از کارخانه ها ، و همه وزارتخانه ها و مراکز آموزش تصفیه می کند ؟ چرا از نیروهای انقلابی آنقدر می ترسد که برای از بین بردن آنها وحشیگری بی سابقه و فراموش نشدنی در دانشگاهها به نمایش می گذارد ؟ تنها یک علت دارد : گسترش روند انقلاب ، تولید سرمایه داری و مالکیت خصوصی بروسایل

بر علیه برخی سیاست های بازدارنده، حکومت بازرگان تظاهرات فراخوانند و توده های سازمان نیافته را به تظاهرات بکشند. گمان می کردند در چارچوب حکومت بازرگان امکان جنبش کارهایی موجود است. تصور می کردند بدون پشتوانه سازمان های گسترده، کارگری می شود تظاهرات گذاشت! اولین تظاهراتی که فراخوانند در اعتراض به انتصابات ارتش و حمله به حقوق دمکراتیک بود، که بازرگان بحض رسیدن به حکومت آغاز کرد. آنها از جلوی دانشگاه به جلوی خانه "امام" وقتی امام مخالفت کرد تظاهرات را لغو کردند، گرد هم آیی بی سرو تهی در دانشگاه گذاشتند و بعد از آنهم هرگاه می شد بدون آبرو ریزی، در دفاع از سیاستهای دولت تظاهرات گذاشت اقدام به این کار کرده اند. (و همه این بی عملی و جهت گیری نادرست از توهمات "انقلاب دمکراتیک" و متحد دانستن زحمتکشان و جناحهایی از سرمایه داران ناشی می شود.)

حال آنکه مسئله اساسی چیز دیگری بود و شعار اساسی چیز دیگر: کارگران و زحمتکشان، به سرمایه داران و احزاب آنها اعتماد نکنید. پشتوانه حقوق شما سازمانهای مستقل خود شماست. سازماندهی، سازماندهی، و باز هم سازماندهی.

شکست آن سیاست، گردش به راست را در خود داشت. و سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از گردش به راست خود، در اولین پلنوم (اخیر) سازمان گویا دیگر سیاست فشار گذاشتن بر دولت از طریق تظاهرات را بکلی رها کرده است. حالا سازمانهای فرا چپ، نظیر پیکار و راه کارگر، پا در جای پای آنروز چریکهای فدائی خلق گذاشته اند، و گمان میکنند با قرار دادن خود بجای طبقه و فراخواندن تظاهرات پشت تظاهرات میتوانند خلأ را پر کنند و بر سیاست های دولت تاثیر بگذارند. و تعجیبی ندارد که تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات مدام تقلیل پیدا میکند.

ولی سازماندهی مستقل طبقه کارگر اگرچه شرط لازم برای

انقلاب است، شرط کافی نیست. پرولتاریا بدون کمک و پشتیبانی تمام ستمدیدگان نمیتواند انقلاب را به پیروزی برساند. ولی این اتحاد را نمیتوان از طریق بلوک بستن سازمان های کمونیستی و انقلابی با سازمانها و احزاب خرد بورژوازی ایجاد کرد. چنین کلری در عمل به معنای پذیرفتن برنامه های بورژوایی و نهایتاً ضد انقلابی از طرف پرولتاریاست. می باید روند های عینی انقلابی مبارزات ستمدیدگان را تسهیل کرد و با تمام قوا در راه پیشبرد و گسترش کیفی و کمی آن کار کرد. تاکتیک های لازم برای این کار عبارتند از:

۱- پشتیبانی از همه حرکت های پیشبرنده ستمدیدگان بر علیه استبداد یا برای احقاق حقوق طبقاتی شان (تحت هر ایدئولوژی که باشد) و مبارزه برای کمک به پیشبرد آنها و جلوگیری از سرکوب آنها (نه آنکه با آغاز از پیش شرط های ایدئولوژیک خود را در مقابل بسیاری از این مبارزات مثلاً

آگاهی طبقه کارگر نه تنها انقلاب سوسیالیستی که هیچ پیشرفتی در روند انقلاب ممکن نیست. مگر نمی گوئید که پرولتاریا باید رهبری انقلاب دمکراتیک را در دست داشته باشد. آیا پرولتاریا می تواند بدون سازمان های سراسری و آگاهی طبقاتی، رهبری انقلاب دمکراتیک را بر عهده گیرد؟ در پشت آن سؤال این پندار نهفته است که شاید تحت رهبری دمکرات های بورژوا (جناح های رادیکالتر بورژوازی) انقلاب می تواند تا مرحله معینی جلو برود و تثبیت بشود (مرحله دمکراتیک) و در آن چارچوب تازه سازماندهی سراسری طبقه کارگر آغاز می شود. ولی واقعیت درست عکس این است. در مبارزه بر علیه سیاست های ضد انقلابی با اصطلاح جناحهای رادیکال بورژوازی است که طبقه کارگر سازمان می یابد، نه تحت رهبری آنها.

این درست است که بدون بوجود آمدن سازمان های سراسری کارگران تحت رهبری کارگران آگاه و انقلابی، پیشبرد انقلاب به سمت سوسیالیسم (یا هر پیشبرد انقلاب) ناممکن است. برای سرنگونی سرمایه داری لازم است ابتدا آن طبقه ای که مبارزه اش آگاهانه ضد سرمایه داری است بطور مستقل متشکل شود. ولی این مسئله را نباید به صورت مثلاً جذب تک کارگران به سوسیالیسم علمی و متشکل ساختن آنها در حزب دید. چنین دیدگاهی است که انقلاب سوسیالیستی را ناممکن می نماید. مسئله این است که در دوران انقلابی، در مبارزه طبقاتی پرولتاریا روند های برجسته ای به سمت سازمان دهی سراسری و انقلابی موجود است و با مبارزه آگاهانه و پیگیر در راه تسهیل و گسترش این روند ها است که می توان به غایت مطلوب رسید. این روندها، که در برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، بطور خلاصه درج شده اند، بعد از قیام به نحو برجسته ای در مبارزه طبقاتی کارگران ایران آشکار بودند. نمونه های برجسته تشکیل شوراها، حتی اتحاد سراسری شوراها، و کنترل کارگری گسترده را بعد از قیام تاکنون دیدیم، که در شدت، عمق، دوام، دفاع از خود و سازماندهی واقعا شگفت انگیز بود. این روندها آشکارا روند های بی سوری سازماندهی انقلابی هستند. علت اصلی این که این روندها نتوانستند آنطور که باید گسترش پیدا کنند، دخالت غلط و منحرف عامل آگاه (یعنی سازمان های چپ کارگری) بوده است. و گرنه کارگران تشنه رهنمود برای از میان برداشتن مشکلات مبارزه طبقاتی شان و گسترش آن بودند. شعار انقلابی، بعد از قیام بهمن ماه، می باید همان رهنمودی می بود که لنین بعد از سرنگونی تزار به کارگران روسیه داد: کارگران و زحمتکشان، شما معجزه، مبارزه جویی و فداکاری در جنگ داخلی را به نمایش گذاشتید، حالا موقع آن است که معجزه، سازماندهی خود را به نمایش بگذارید. سازمان دهی، سازماندهی و باز هم سازماندهی. ولی کدام یک از سازمان های چپ بعد از قیام اینطور جهت گیری کرد؟ سازمان چریکهای فدائی خلق گمان می کرد، با پشتیبانی از حکومت بازرگان، و فشار گذاشتن گاه گاهی بر آن می توان انقلاب را به پیش برد. راه این فشار گذاشتن هم نظرشان این بود که

ها و احزاب خرده بورژوازی رادیکال را نیز به مبارزه متحد حول این شعارها فراخواند . در اینصورت اگر آنها مبارزه متحد حول مسایل مشخص عملی و مبهم را قبول نکنند که تزلزلشان آشکار می شود، اگر هم قبول کنند ، در عمل مبارزاتی می شود. تزلزلشان را نشان داد . و در هر صورت مبارزه در راه وحدت صفوف ستم دیدگان در عمل مشخص در مقابل ارتجاع یکی از مهمترین روشهای راستا دادن به مبارزات خورده بورژوازی و سایر ستم دیدگان و ایجاد وحدت بین پرولتاریا و متحدینش است . این تاکتیک ، با روش بلوک بندی با احزاب خورده بورژوا یکسره متفاوت است . بلوک بندی یعنی اتحاد در برنامه ، یعنی پذیرش برنامه خورده بورژوایی . مثلا ، اتحاد برنامه ای بر سر مبارزه ضد امپریالیستی با سازمان مجاهدین خلق یعنی محدود کردن برنامه به یک سری خواسته های رونیایی و حذف خواست های ضد سرمایه داری از برنامه . یعنی سازی با سرمایه داری . ولی جبهه واحد یعنی وحدت در عمل مشخص ، با حفظ استقلال برنامه ای تمام نیروهای شرکت کننده . مثلا در مورد مبارزه ضد امپریالیستی وقتی مسئله مسلح کردن توده ها در مقابل امپریالیسم تبدیل به مسئله حادی بشود ، حزب طبقه کارگر همه احزاب و سازمانهایی را که مدعی دفاع از حقوق زحمتکشان هستند به وحدت عمل برای مسلح کردن مردم دعوت می کند . هر سازمانی با هر برنامه ای ، تا آنجا که با آغاز مسلح کردن مردم در عمل موافق باشد می تواند در آن جبهه شرکت کند .

پس برای کشاندن خورده بورژوازی به مبارزه قاطعانه و انقلابی (که روند عینی آن بر علیه سرمایه است) و متحد کردن آنها با پرولتاریا هیچ نیازی به بستن بلوک برنامه ای با سازمانهای خورده بورژوازی نیست ، بلکه برعکس پرولتاریا فقط وقتی می تواند این کار را بکند که خود به قاطع ترین برنامه دمکراتیک (که از چارچوب برنامه و عملکرد احزاب خورده بورژوایی خیلی فراتر می رود) مسلح باشد .

جنبش تبریز ، قرار دهیم)
۲- راستا دادن به مبارزات این اقشار ، با مطرح کردن شعارهایی که منافع طبقاتی آنها را در عمل ، نه در حرف در خود داشته باشد و سازمان دادن مبارزه حول این شعارها . مثلا در مورد کسب حقوق دمکراتیک و استقرار دمکراسی ، مبارزه برای مجلس موسسان ، در مورد حقوق ملیت ها ، مبارزه در راه مجلس موسسان ملی ، و غیره . اینک می گویند پرولتاریا پیشگام مبارزه برای دمکراسی است دقیقا به این معناست که برای رسیدن به حقوق دمکراتیک همگانی برنامه قاطع عمل و مبارزه ارائه می دهد و خود قاطعانه در آن راه مبارزه می کند . پرولتاریا نه تنها باید پیگیرترین مدافع حقوق ستم دیدگان باشد ، بلکه باید راه مبارزه در راه این حقوق را به آنها نشان بدهد .

۳- وحدت ستم دیدگان . سرمایه داری قادر به پاسخ دادن به خواست های هیچ یک از طبقات و اقشار ستم دیده جامعه نیست . به همین دلیل مبارزه خورده بورژوازی برای خواسته های طبقاتی اش نیز ، اگر بخواهد قاطعانه باشد باید بر علیه سرمایه داری پیش برود . این پایه اتحاد کارگران و سایر ستم دیدگان است . ولی مانع عمده بر سر راه اینکسره خورده بورژوازی راه مبارزه قاطعانه را در پیش گیرد رهبری سازمان های خورده بورژوایی است ، که با جمله پردازی های چپ نما ، پر از شور انقلابی و ایده آلیسم ولی بی محتوا و بدون نتایجی عملی ، هم توده عظیمی از خورده بورژوازی و سایر ستم دیدگان را بدور خود جمع می کنند ، هم از دادن رهنمود عملی برای پیشبرد مبارزات خود داری می کنند و سد راه گسترش مبارزات می شوند . باید به همه ستم دیدگان کمک کرد تا خود را از یوغ رهبری این احزاب رها کنند ، برای این کار کافی نیست که پرولتاریا شعارهای مشخص ، روشن و عملی برای پیشبرد مبارزات در دفاع از منافع خورده بورژوازی و ستم دیدگان را مطرح کند (آنچه در شماره ۲ گفتیم) ، بلکه باید سازمان